

موسيقى زنان افغانستان

وطن عزيز ما يك کشور كاملاً سنتي است كه هنوز هم با تسلط كامل علم و تكنالوژي و ارتباطات جهاني در جهان و كشورهاي همسايه، در بسياري از نقاط دور از مركز به جاي قانون و حتي گاهي به جاي شريعت نيز سنتها و عرف و عاداتها بر سرنوشت انسانهاي جامعه ما حكم ميكند. تغيير باورها و سنتها بسيار دشوار و زمانگير است. از همين جهت نميتوان آنها را به زور تغيير داد يا با فشار حركت آن را به سوي زمانوي شدن، جهاني شدن و قانوني شدن سرعت بخشيد.

تفكر و ديد جامعه ما نسبت به موسيقي نيز از باورها و سنتهاي مردم سرچشمه ميگيرد و با تأسف كه اين باور لااقل در دهه‌هاي پسين و از آغاز عصر كنوني چندان موافق با موسيقي نبوده، در حاليكه در گذشته‌هاي دور يعني 700 سال و 500 سال پيش در همين سرزمين چنين ديدی وجود نداشته است.

اگر به داستانهاي شاهنامه فردوسي و خمسه‌هاي نظامي، امير خسرو، امير عليشير نوايي، هفت اورنگ مولانا جامي وغيره مروري داشته باشيم، مي بينيم كه در سرزمين باستاني ما در هر كوي و برزن نوای چنگ و دف و نی بلند بوده و دربار شاهان و كاخهاي اميران و ثروتمندان هيچگاه بدون نوازنده‌گان چيره دست، آوازخوانان خوش الحان، رقاصان هنرمند و شاعران شيرين كلام صورتی و شكوهی نداشته است.

حكايت است كه رودكي با ترنم شعر "**بوی جوی مولیان**" و نواختن چنگ و هماوایی موسيقي و شعر، پادشاه سامانی را -كه ميخواست لااقل سه ماه ديگر در جایی كه هست، اوتراق نمايد- چنان افسون و از خود بيخود ميكند، كه يك لنگه موزه در پای و لنگه ديگر ناپوشيده، به سوي سرزمين اصلي خويش اسپ مي‌تازد. باز هم از رودكي ميشنويم كه در دربار سامانی شعرهاي خود، شاعران ديگر و از جمله شاعر نخستين بانوي شعر دري "**رابعة بلخي**" را با همصدايي چنگ و چغانه با آهنگ دلنشين ميخواند.

در داستان خسرو و شيرين ميخوانيم كه نكسيا و باربد آهنگسازان و نوازنده‌گان و خواننده‌گان نام آوري بودند كه به تعداد روزهاي سال و به تناسب و هماهنگي فصول، ماه‌ها، شبها و روزها آهنگ ساخته بودند و با نواهاي سحرآمیز چون نوای فرشته‌گان، دل صاحبان را به شور ميآوردند.

زمان تيموريان، به ويژه زمان پادشاهي يكي از با فرهنگ‌ترين و شكوه‌مندترين پادشاهان سرزمين ما، يعني سلطان حسين ميرزا بايقرا را به ياد آوريدم كه به اذعان شاعر، هنرمند و اديب والا مقام آن عصر زين الدين محمود واصفي در كتاب "**بدايع الوقايع**"، ميرعلشير نوایی در تذكرة "**مجالس النفايس**" و نيز به تأييد كتاب تاريخي بلند آوازة "**بابرنامه**" تأليف ظهيرالدين محمد بابرشاه، دربار سلطان حسين ميرزا بايقرا و كاخهاي اميران و وزيران وی، به ويژه امير رعيت پرور، عدالت گستر، هنرمند و هنرمند آفرين او امير عليشيرنوایی هيچ شبي بدون شعر، ظرافتها و مباحث ادبي و موسيقي و رقص نبوده است.

بابر شاه در كتاب "**بابرنامه**" خويش كه تقريباً به تمام زبانهاي مهم جهان بار بار ترجمه شده است، لست مفصلي از هنرمندان، شاعران، ظرفاء، ادباء، علما و به ويژه هنرمندان عرصه موسيقي، رقص و آواز خوانی ارائه ميدارد كه تجمع چنين گروه عظيم و با آن اوصاف حيرت انگيز حتي از تجسم ما در اين زمان بيرون است؛ به طور مثال ميتوانيم از اينها نام ببريم:

استاد خواجه يوسف برهان كه استاد امير عليشير نوایی در فن موسيقي بوده است، مولانا صاحب بلخي كه شاعر ماهر و هم در موسيقي و علم ادوار استادی كامل بوده است، استاد قل محمد شبرغانی كه در عود و غيژك نوازی سرآمد همگان بوده است، خواجه عبدالله صدر كه افزون بر دانش كافي در علم ادوار و موسيقي و هنر خطاطی، در نواختن آلة موسيقي "**قانون**" بينظير زمان خود بوده است، خواجه ابوالوفای خوارزمي، محمد علي غريبي، مولانا سالمی، مولانا شيعی، پهلوان محمد كشتي‌گير، مولانا شربتي و به ويژه مولانا كمال الدين عودی و مير بدر رقاص معروف كه اداها و حركات مسحور كننده او در رقص تکرار ناشدنی و همواره تازه و بكر بوده است.

بعد كه هرات به دست شيبانيها افتاد، هنرمندترين اين هنرمندان عرصه‌هاي مختلف هنر به ويژه موسيقي به سوي دربار پادشاه سخاوتمند، دانشمند و هنردوست ظهيرالدين محمد بابرشاه مؤسس امپراتوري گورگانيان در هند روي آوردند و در آنجا رقاصان، آوازخوانان، نوازنده‌گان

و آهنگسازان سرزمین پهناور هند نیز به این دربار باشکوه و مجلل پیوستند و همه هنرها آنقدر رشد سریع و پایدار داشت که پس از گذشت بیش از 550 سال هنوز هم آثار عمرانی، کتابها و گردآورده‌های هنری و علمی آنان پابرجا بوده، اعجاب و تحسین ملل شرق و غرب را بر میانگیزد.

در دربار امیر تیمور کوره‌گان و اولاد و احفاد او -که همین تیموریان هرات و کورگانیان هند اند- موسیقی همچنانی که در میان مردان به رشد و شگوفایی رسیده بود، در حرمسراها نیز بزم شعر و موسیقی همواره برپا بود و شاهبانوها و شاهدخت‌های تیموری هم خود شعر و موسیقی را می‌آموختند و می‌سرودند، بلکه هنرمندان و شاعران را تشویق و حمایت مادی و معنوی میکردند.

بعدها در این سرزمین هنرپرور دید بدبینانه نسبت به موسیقی آهسته آهسته پدیدار گشت و مردم با آنکه در محافل خوشی خود از ساز و آواز خراباتیان بهره میگرفتند، اما به آنان به دیده حقارت مینگریستند و به ویژه موسیقی زنان جایگاهی نداشت و میدانیم که وقتی رادیوی کابل شروع به نشرات کرد، هیچ خواننده زن جرأت ابراز وجود نداشت تا اینکه میرمن پروین با جرأت و جسارت تحسین برانگیز خود این طلسم را شکست و راه را برای خواننده‌گانی چون رخشانه، ژیلا، سارا زلاند، آزاده، جلوه (افسانه)، ملینا، قمرگل و دیگران گشود. البته ناگفته نباید گذاشت که خانم پروین به قشر بالایی جامعه تعلق داشت و همچنانکه احمد ظاهر پسر صدراعظم کشور با آوازخوانی خویش دید جامعه را نسبت به موسیقی تغییر داد، پروین نیز دختر یکی از خوانین بدخشان بوده که به کابل تبعید شده بوده است.

با آمدن تغییرات ثور 1357، همانگونه که در گستره‌های مختلف زنده‌گی دگرگونیهای چشمگیری به وقوع پیوست، در موسیقی نیز تغییراتی رونما شد. از یکسو گروه‌های هنری محلی و قومی با ارائه فیستوالها و کنسرت‌های موسیقی، اصیل‌ترین و تازه‌ترین نمونه‌های موسیقی قوم و محل خود را به مردم عرضه کردند، از سوی دیگر هر وزارت و ارگانی گروه موسیقی خویش را ایجاد کرد و زیباترین آهنگهای میهنی و تغزلی در آن زمان ثبت تلویزیون و رادیو شد که امروز نیز بدیل آنها را کمتر میتوان یافت. به ویژه موسیقی زنان و اتن زنانه برای بار نخست به شگوفایی رسید و زیباترین اتنها ثبت تلویزیون شد.

حوادث تاریخی و تغییرات بعدی شرایط ایستایی معینی در جامعه پدید آورد و جنگهای میانگروهي به تمام گستره‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی صدمات جبران ناپذیری وارد ساخت. به ویژه ظهور طالبان همانگونه که از هرسو در جلو رشد و ترقی کشور موانع بزرگ ایجاد نمود، بزرگترین مانع نفوذ ناپذیر را در برابر موسیقی گذاشت، چنانکه نه تنها ساز و آوازی در رادیو و تلویزیون ایجاد نشد، بلکه خود رادیوها و تلویزیونها، کستها و ویدیوها به دار آویخته شدند، شکستاده شدند و موسیقی به کلی قدغن گردید.

شکست طالبان و ایجاد حکومت‌های مؤقت، انتقالی و انتخابی سرآغاز دیگری برای موسیقی کشور بود، اما با آنکه حکومت جدید به همیاری جامعه جهانی و قوت‌های ناتو آمده بود و حمایت میشد، اما هنوز هم همان ترس و وحشت گذشته در جسم و جان اهل موسیقی مستولی بود. دختران هنرمند افغانستان -که در بیرون از مرزهای افغانستان زنده‌گی میکردند- جرأت ابراز وجود داشتند، اما دختران هنرمند در داخل افغانستان هنوز جرأت چهره‌گشایی نیافته بودند.

در حکومت مؤقت و ماه‌های نخست حکومت انتقالی که معین مسلکی وزارت امور زنان بودم، سعی کردم تا با راه اندازی محافل مشاعره و موسیقی و محافل ادبی و هنری، آتش خاموش شعر و موسیقی را دوباره برافروزم، چنانکه به کمک اینجوی ایتالوی **peace wives** فیستیوال موسیقی افغانستان را در شهرهای مختلف ایتالیا راه اندازی کردیم و فیستیوال تحت نام **Afghanistan back to the music** دایر شد و در نخستین شب گشایش رسمی آن، هنرمند قابل احترام و محبوب کشورمان خانم مهوش و در شبهای بعدی هنرمندان مشهور زن از آذربایجان، امریکای لاتین، ایتالیا، افریقا و غیره هنرنمایی کردند.

در آن فیستیوال فیصله شد تا درآمد این فیستیوال برای رشد موسیقی، به ویژه موسیقی زنان افغانستان و احیای مکتب موسیقی رسمی افغانستان هزینه شود و کمکهای دونه‌های مختلف برای این منظور جلب گردد، اما این پروژه با سبکدوشی من از آن سفت به ثمر نرسید.

خوشبختانه "ستاره افغان" که از سوی تلویزیون طلوع از مدت هفت سال بدینسو راه اندازی میشود، تأثیر بسزایی برای رشد موسیقی، به ویژه موسیقی جوانان و زنانه کشورمان داشته است. چنانکه از سالی تا سال دیگر و سالهای بعدی، چهره‌های تازه با مهارتها، دانشها و تجربه‌های بیشتر به صحنه ظهور میکنند و از سوی دیگر، پشتیبانی جوانان از این پروسه، نشانگر این حقیقت است که دیگر هنرمندان گستره موسیقی به دیده احترام و مهر نگریسته میشوند و موسیقی آهسته آهسته منزلت و جایگاه علمی و مردمی خویش را باز مییابد، ولی هنوز هم موسیقی زنانه آنچنان که باید، انکشاف نیافته و هنوز راه دشوارگذار و پرنشیب و فرازی در پیش است تا بذر امیدها به گل بنشیند.

اما جالب این است که در شمال افغانستان، در ولایتهای فاریاب، بلخ و سرپل آوازخوانان زن وجود داشتند و محافل زنانه را گرم می‌ساختند. چنانکه خانم ملینا در مزارشریف، ماهر و در سرپل و سبزه‌گل در اندخوی از آن شمار اند. به طور یقین در ولایت هرات، ننگرهار، قندوز

و دیگر ولایات نیز چهره‌های زن هنرمند ممکن است بوده باشند که فعلاً من نام ایشان را به خاطر ندارم.

در این مقاله در مورد هنرمند آواز خوان خانم "سبزه‌گل" معلوماتی چند ارائه میکنم که امیدوارم جالب، تازه و خواندنی برای خواننده‌گان عزیز باشد.

من در سال روان پروژه یی را با یونیورسیتی کمبریج در مورد فولکلور یا ادبیات شفاهی و موسیقی فولکلوری اوزبیکان افغانستان به امضا رسانیدم. برای جمع آوری نمونه‌های ادبیات شفاهی و ثبت موسیقی فولکلوری به ولایتهای جوزجان و سرپل سفر تحقیقاتی انجام دادم. در ضمن جمع آوری نمونه‌های ادبیات شفاهی از این دو ولایت، کنسرتی نیز با شرکت هنرمندان مشهور: ملا تاج محمد سرپلی، فخرالدین، فیض احمد احمدی، سبزه‌گل و عده‌یی دیگر و نوازنده‌گان آلات موسیقی مردمی راه اندازی کردم.

من سالها قبل، یعنی تقریباً در حدود 35-40 سال پیش آهنگی از رادیو شنیده بودم که آوازی خیلی گیرا و جوان آن را اجرا کرده بود. وقتی آن آهنگ را در این کنسرت از صدای سبزه‌گل شنیدم، آن سالهای دور به یادم آمد و در تعجب شدم؛ زیرا این صدا پس از 35-40 سال هنوز همان طراوت، گیرایی و جوانی را دارا بود. من کوچکترین تغییری را لرزشی در این صدای جاودانه نیافتم، لذا پس از ختم کنسرت با خود سبزه‌گل به صحبت نشستم که معلومات زیر، برگرفته شده از همان صحبت صمیمانه میباشد.

گفتنی است که در ماه سپتامبر سال 2011 به ارتباط همین پروژه سفری داشتم به انگلستان و در کنفرانس باشکوهی که در مورد فرهنگ و تاریخ آسیای میانه دایر گردیده بود، اشتراک و سخنرانی نمودم که موسیقی فولکلوری اوزبیکان افغانستان نیز بخشی از سخنرانی مرا تشکیل میداد. به هرحال چکیده صحبت رویاروی من با سبزه‌گل چنین است:

نام اصلی این هنرمند آواز خوان " گل اندام" است. پدرش "بوری بای" نام داشت و از باشندگان اصلی شهر اندخوی بود. سبزه‌گل، زنی است با قامت کوتاه، اندام نسبتاً فربه، ملبس با لباس معمولی محلی که همواره سرش را با روسری به روش خاص خود میبندد. او در حدود 45-50 ساله مینماید، اما صدایش خیلی جوان، باریک، مواج و بلند است که با سن و سالش همخوانی ندارد. وقتی از او در مورد سنش پرسیدم، مثل صدایش که تعجب مرا به خاطر طراوت و جوانی خود برانگیخته بود، سن و سال او نیز مرا متعجب ساخت. من او را همانگونه که نوشتم حدود 50 ساله میپنداشتم، اما او 70 سال عمر داشت و حرکات و چابکی اش در نواختن دایره و آواز خواندنش، گذشت عمر را انکار مینمود.

سبزه‌گل وقتی که هنوز 14 ساله بود، به موسیقی دل‌بسته‌گی و شیدایی داشت. در هرجا که میبود و به هرکاری که مشغول میبود، سرخود و به هوای دل خود شعر میساخت یا به اصطلاح میبافت و آواز میخواند. آواز او چنان بلند، گیرا و پرطنین بود که دختران همسن و سالش مجذوب صدای او میشدند و بار بار از او میخواستند تا برایشان دایره بنوازد و بخواند. آهسته آهسته سبزه‌گل، گل سرسبد محافل خواهرخوانده‌ها، دوستان و اقاربش شد. در هر محفل خوشی آواز میخواند و دایره (دف) مینواخت و محفل را گرم میکرد، تا اینکه رفته رفته همین آواز خوانی شغل رسمی و همیشه‌گی او شد.

سبزه‌گل هیچ وقت به مکتب رسمی یا خانه‌گی نرفت و درس نخواند، چنانکه امروز هم حتی سواد نوشتن نام خود را ندارد، اما جالب این جاست که در اکثر آهنگهایش نظر به وضعیت مجلس و روحیه مهمانان و مناسبت مجلس، به‌گونه فی البدیهه شعر میبافد و میسازد و در قالب آهنگ درآورده، میسراید.

سبزه‌گل هیچوقت پیش کدام استادی به اصطلاح گُر نگذاشته و به شاگردی ننشسته است. طبیعت آزاد، مردم مهربان و هنردوست و قریحه و استعداد خداداد او فطرت و خورش را با موسیقی آمیخته است و از او هنرمندی ساخته است که بدون سواد موسیقی، از خود تصنیف و آهنگ میسازد.

وقتی از او پرسیدم که آهنگهای دیگران را میخوانی یا آهنگهای خودت را که دیگر آهنگسازان ساخته اند، او گفت: نه از دیگران را میخوانم و نه دیگران برایم آهنگ خاصی ساخته اند. من اکثر آهنگهای خودم را خودم ساخته ام و شعر آهنگهایم را هم خودم گفته ام.

از او پرسیدم: وقتی سواد نداری، چگونه شعر میگویی و شعرها را چطور حفظ میکنی تا فراموش نشود؟

سبزه‌گل در جوابم گفت: خودم هم نمیدانم که چگونه شعر میسازم و میخوانم، اما وقتی يك شعر از زبانم برآمد، یکبار دیگر تکرار میخوانم و دیگر فراموشم نمیشود.

سبزه‌گل هنرمندیست که در خود زادگاهش از کودکی به جوانی و از جوانی به پیری رسیده و جز یکی-دو ولایت شمال افغانستان، به هیچ ولایت دیگری و به هیچ کشوری سفر نکرده است. او در فیستیوالهای رسمی کشور خودمان هم دعوت نگردیده است، حتی کابل را در خواب هم ندیده است!

یگانه آهنگ رادیویی او به نام "ترلله، لله لای" را سالها قبل در اندخوی از او ثبت کرده و به رادیو کابل داده اند.

از سبزه گل پرسیدم: در بسیاری شهرها و حتی در کابل مردم به آواز خوانها به دیده تحقیرآمیز نگاه میکردند. آیا تو هم در راه دور و دراز آوازخوانی ات با دشواریها، مخالفتها و اهانتها مواجه شده ای؟ آیا این پیشامدها تو را از ادامه موسیقی باز نداشته است؟

سبزه گل با اطمینان و افتخار گفت: من همیشه در بین مردم خود عزت و احترام داشتم و دارم. مردم مرا مثل دختر خود دوست دارند و همیشه خاطر مرا میخواهند. در راه ادامه موسیقی نیز هیچوقت هیچکسی برایم ممانعتی ایجاد نکرده است.

گفتم: در زمان طالبان هیچ زنی جرأت بلند کردن صدای خود چي که حتی جرأت بلند کردن صدای قدمهای خود را نداشت. در آن زمان تو که يك زن خواننده بودی، آیا از سوی طالبان اذیت و آزار ندیدی؟ در آن وقت از چي راهی امرار معیشت میکردی؟

جواب سبزه گل دور از انتظار من و همه ما و شما بود. او خلاف انتظاراتم گفت: در آغازین روزهای ورود طالبان به شهر اندخوی، در مورد من اطلاعات حاصل کرده بودند و میخواستند مرا دستگیر سازند و شاید هم اگر به دست شان میافتم، مجازاتم میکردند، اما مردم اندخوی از موضوع مستحضر گردیده، دسته جمعی نزد قوماندانشان رفته، از من جانبداری کردند و گفتند: اول از جنازه همه ما بگذرید، بعد به سبزه گل دست درازی کنید. او دختر مردم خود است و در این همه سال، از او کوچکترین کار خلافی ندیده ایم. پس چرا او را میخواهید دستگیر کنید؟

طالبان گفته بودند که موسیقی ممنوع است و آوازخوانها حق ندارند بعد از این به کار خود ادامه دهند. مردم اندخوی وعده داده بودند که مانع آوازخوانی من شوند، اما هنوز مدت کمی نگذشته بود که خود طالبان به من محتاج شدند. آنان با موتر به دنبالم میآمدند و مرا به محافل زنانه خود؛ مانند عروسی، شیرینی خوری، پایوازي و غیره میبردند و با تحایف و پول نقد از من استقبال میکردند. پول و تحایفی را که من در دوران طالبان کمایی کردم، نه قبل از آنها و نه بعد از آنها به دست آورده ام.

زنده گی خانواده گی سبزه گل نیز برخلاف اکثر هنرمندان مشهور داخلی و خارجی است. او با شوهرش فیض احمد احمدی -که او نیز هنرمند است- نیم قرن زنده گی مشترک داشته است، بدون اینکه در میان شان نزاعی یا کدام مخالفت جدی رخ داده باشد. یگانه مشکل زنده گی شان را که نبود فرزند بود، با قبول سرپرستی يك دختر خوانده و يك پسر خوانده حل کرده اند. آنان اکنون يك پسر و يك دختر فرزندی به نامهای سهیلا و امیر دارند، که با محبت و دلسوزی از آنان نگهداری و مواظبت میکنند.

از سبزه گل پرسیدم: آوازخوانی کسب و کار خانواده گی توست؟ آیا در خانواده یا در میان اقوام تان هنرمندان دیگری هم بوده اند که ترا حمایت کرده باشند؟

او در جواب گفت: نه، هیچگاه در خانواده، اقارب و خویشاوندان من کسی وجود نداشته است که در راه موسیقی حتی یگ گام پیش گذاشته باشد. من یگانه فرد خانواده و حتی اقوام خود هستم که این هنر را به عنوان شغل خود برگزیده ام.

سبزه گل با آنکه زبان مادری اش اوزبیکی است، به زبان دری هم شعر میگوید و آواز میخواند. با شوهرش وقتی که کمتر از 17 سال داشته است، ازدواج کرده و شوهرش نیز هنرمند خوبی است. فیض احمد احمدی هم نوازنده و هم آوازخوان است. او، هارمونی، توله و دایره را خوب مینوازد و آهنگهای فولکلوریک اوزبیکی از جمله چپه گردان، قیصاری و گله باغ را که از آهنگهای معروف و خیلی دشوار است، به راحتی میخواند.

احمدی رقص ماهری نیز میباشد. رقصهای او خیلی جالب است و مانند میربدر رقص معروف دربار سلطان حسین میرزا حرکات متناسب، گاهی تند، گاهی آرام، اما موزون و بی تکرار دارد. آن شب در کنسرت از او خواسته شد تا يك پارچه رقص اجرا کند. او گفت: گرچه من حالا برای رقص خیلی پیر شده ام، اما خواهش دوستان را میپذیرم.

بعد او با آهنگ دنبوره و دایره چنان رقص جالب و پرشور و تازه یی را به نمایش گذاشت که همه گی به حیرت افتادند. او در رقص خود گاهی حرکات نرم و آرام و حتی درجا داشت و گاهی چرخشهای تند و حرکات سریع و چابک داشت که از سن و سالش بعید به نظر میرسید. جالب اینکه، این رقص تند و چابک بیش از پنج دقیقه اجرا شد و اجرای چنین رقص جالب و پرتحرک حتی جوانان زیر 20 سال را مانده میکند و از پای میاندازد.

احمدی میگوید: در زمان تره کی در اولین جشن سالگرد 7 ثور به کابل دعوت شدم. از همه ولایات کشور دسته ها و گروه های هنرمندان محلی و ارکسترهای رسمی و مدرن دعوت شده بودند. گروه ما به یکه خوانی ملا تاج محمد سرپلی شور دیگری در فیستیوال ایجاد کرد. ملا تاج محمد آهنگی اوزبیکی داشت که در آن گفته میشد: "همیشه بول خلق، خلق خلق خلق" یعنی ای خلق، همیشه زنده باشی! من دستمال سفیدی در دست داشتم و دستمال دیگری در جیب که در آن کلمه خلق دست

دوزی شده بود. من با همین آهنگ، رقص خویش را اجرا کردم و در آغاز آهنگ، دستمال سفید را به همه نشان داده، در جریان رقص حرکاتی شبیه گلدوزی کردن دستمال را تمثیل میکردم و در آخر آهنگ در همانجا که کلمه خلق تکرار میشد، با یک چرخش تند، همانند شعبده بازان دستمال سفید را در جیب کرده، دستمال گلدوزی شده را کشیدم و مقابل تماشاچیان باز کردم. تمام رهبران دولتی که در قطار اول نشسته بودند، با دیدن این حرکت ناگهانی و شنیدن آهنگ بسیار زیبا و صدای فوق العاده ملا تاج محمد چنان به وجد آمدند که به پا ایستاده، دقایق متوالی کف میزدند. گروه ما در آن فیستیوال مقام اول را گرفت و به من جوایز نقدی و مدال و مکافات دادند.

سبزه گل (گل اندام) آوازخوان مردمی است که دارای استعداد نادر و صدای گیرا و بیمانندی میباشد. او گلی بود که در یک باغچه کوچک رویید و گل کرد و پا از آن باغچه به بیرون گذاشت. نه باغبانی به او رسیده گی کرد، نه دستی به نوازشش دراز شد. فقط استعداد خدادادی اش مثل خورشید و صدای خدادادی اش مانند آب، حیات هنری این گل را تا امروز پاسداری میکنند.

جا دارد که وزارت امور زنان در محافل و گردهم آییهای ملی و بین المللی خویش از این هنرمند به انزوا کشیده شده دعوت نماید و او را چنان که شایسته اوست، تقدیر و تجلیل کند؛ زیرا او تنها آوازخوان زن است که در داخل کشور و در زمان سلطه طالبان توانسته است تا صدای جاودانه اش را چون آبشاری زلال در کویر تفتیده و شیارخورده و تشنه موسیقی افغانستان جاری سازد.

وزارت اطلاعات و فرهنگ و نهادهای جامعه مدنی نیز اگر یادی از این هنرمند نمایند و پارچه هایی از او را در آرشیف رادیو و تلویزیون افغانستان بایگانی کنند، گوهری بی بدیل بر خزانه موسیقی ملی افغانستان خواهند افزود که بهایش را تا چند سال دیگر حتی نمیتوان تعیین کرد.

نشر شده در شماره ۲۵ - نشریه آق یول